

## نگاهی به

## « لغات عامیانه فارسی

## در افغانستان »

جویا جهانبخش

اخلائی! اخلائی! زبان پارسی می گو  
که نبود شرط در حلقه، شکر خوردن بتهایی  
(مولانا جلال الدین محمد بلخی)

فارسی دری بی گمان زبانی توانگر و پویاست که در طول تاریخ، قلمروی گسترده و پهناور داشته؛ از آسیای صغیر و آناتولی تا چین و از سرزمین های فراتر از آذربایجان و از فرارود تا درون قلمروی زبان عربی یعنی تا حاشیه آن سوی خلیج فارس و عراق عرب.

خراسان بزرگ در طول تاریخ زبان فارسی در پروراندن و گستراندن آن اهمیت بسیار و نقشی بسزا داشته است و فراوانند نادره مردانی گشاده زبان که از طوس، مرو، هرات، بلخ، نیشابور، سمرقند، بخارا، جام، غزنه، و... برخاسته و برخی شهرت جهانی یافته اند.

سرزمین های خاوری تر هم تا چین - که امروز هنوز پارسیگوی بسیار دارد - از بلاد تحت تسلط فارسی دری به شمار می رفته است.

سرزمینی که با مرزهای سیاسی بین المللی امروزی به نام «افغانستان» شناخته می شود، بهره ای بزرگ و ارجمندست از قلمروی خاوری زبان فارسی که پیشتر از آن یاد کردیم.

امروز سرزمین های متعدّد بر خاک خراسان بزرگ دیر سال واقع شده اند و آنچه در داخل مرزهای سیاسی ایران امروزیست تنها بخشی است از خراسان بزرگ. خراسان بزرگ، امروز در کشورهای مختلفی تقسیم شده است و افغانستان قسمتی است از

خراسان بزرگ.

افغانستان به عنوان یک کشور فارسی زبان که خود از وارثان بر حق این زبان گرامی است، دارای گنجینه ای غنی از واژگان زیبای فارسی است که در مجموع گونه های فارسی هرات، کابل، غزنین و... را در بر می گیرد.

اگر در یک تقسیم بندی ساده زبان را به دو گونه نوشتاری و گفتاری تقسیم کنیم، با دو حوزه متباین رو به رو نخواهیم شد؛ بلکه خواهیم دید گونه گفتاری با نوشتاری زبان هر چند متفاوت است، وجه اشتراك و مختصات مشترك نیز بسیار دارد. فارسی مستعمل در تمام بلاد فارسی زبان - از جمله افغانستان - هم چنین است.

با توجه به اهمیت واژگان و تعبیرات عامیانه و متداول در کوی و برزن و در نگاهی ژرف روتر: «گونه گفتاری زبان»، رویکرد به این گونه لغات در پژوهش های زبان شناختی و ادبی جایگاه مهمی می یابد و به ویژه پهنه ای از سرزمین های زبان فارسی که امروز داخل مرزهای افغانستان است، برای فارسی پژوهان اهمیت بسیار دارد.

متأسفانه پژوهش در گونه های گفتاری و نیز نوشتاری بلاد فارسی زبان هنوز در ابتدای راه خودست و افغانستان به سبب ناآرامی های سیاسی اش در این مورد بس کم نصیب بوده.

۱. «فرارود» و «ورز رود» (ور از رود) در برابر نهاده پارسی واژه تازی «ماوراءالنهر» می باشند.

پژوهشگران ایرانی با کلیات بیدل دهلوی که به اهتمام وی آراسته آمده آشنایند.

کتاب «لغات عامیانه افغانستان» هرچند در ایران امروز ناشناخته نبوده، مانند بیشترین کتب چاپ شده در آن سامان در بازار کتاب ما نایاب بود و دست یافتن بر آن، به آسانی شدنی نبود.

خوشبختانه «مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ» (واقع در تهران) این کتاب را به طریقه افسست طبع و نشر کرده و بدین ترتیب به بهای نسبتاً ارزان و دستیابی آسان این کتاب را در اختیار خواهند گانش گذاشته است (به سال ۱۳۶۹).

مؤسسه بلخ خود مقدمه‌ای بر این چاپ افزوده است که آگاهی‌های سودمندی از آن می‌توان برگرفت.

تجدید طبع این کتاب که از آثار دوره محمد ظاهر شاه است و به واسطه گذشت زمان نایاب شده بوده، در روزگاری که مجاهدت‌های مردم مسلمان آن دیار تا حدی به نتیجه رسیده و مردم باید به طور عمومی برای بازسازی و وطن خویش متوجه فرهنگ ملی و میهنی خود باشند، برای باشندگان درون مرزهای سیاسی افغانستان هم فایده و سودمندی فراوان دارد.

از آنجا که به سبب نابسامانی‌های سیاسی تأسف بر انگیز افغانستان در آنجا امکانات چاپ، نشر و پخش کتاب به اندازه این سوی مرز وجود ندارد، چه نیکوست شمار زیادی از آثار مهم ادبی فارسی چاپ آن سامان - که خواستاران بسیاری هم در ایران امروز و تاجیکستان دارد و همین طور در شبه قاره و دیگر اجزای قلمروی «فند پارسی» - به طریقه افسست در تهران، اصفهان، شیراز، مشهد، تبریز و ... منتشر شود و با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» به دست خواستارانش برسد. باری، از مزایای شیوه انتشار «لغات عامیانه فارسی افغانستان»، یکی همین استفاده از طریقه «افست» است که خواننده را از نگرانی بروز نادرستی چاپی در صورت حروفچینی مجدد می‌رهاند، به عقیده نگارنده در اینگونه نشرها، «افست» بر «حروفچینی مجدد» ترجیح دارد.

تجدید چاپ «فرهنگ لغات عامیانه افغانستان» برخاسته از درباستگی‌های گوناگونی است و در عین حال یک یادآوری و هشدار است برای فارسی‌پژوهان، به ویژه فارسی‌پژوهان باشنده درون مرزهای افغانستان و همچنین آنان که به ایران مهاجرت کرده‌اند: دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی،

۲. چه خوب است که این فرهنگ یک جلدی با قدری گسترش و افزایش و تهذیب و مقدمه‌ای مفصل‌تر در بررسی گویش‌های خراسان، بازاری و تجدید چاپ شود.

جای شادمانی است که سال‌ها پیش مرحوم افغانی نویسنده، از فضلای آن سامان، کتابی به نام «لغات عامیانه فارسی افغانستان» تدوین نموده و مقداری خورای نگرش از واژگان و تعبیرات فارسی را که مردم کوی و برزن بر زبان می‌رانده‌اند در آن با ترتیب الفبایی و توضیح معانی گنجایده است.

کار آن مرحوم هرچند سال‌ها پیش و با امکانات محدود و با کاستی‌هایی - که باید در پژوهش‌های بعدی رفع شوند - انجام گرفته، گامی بزرگ و خدمتی شایان تقدیر و شکرگزاری است و هنوز هم مراجعه به آن برای بهره‌گیری شدنی بلکه لازم است.

در اهمیت این اثر اشاره به همین نکته شاید بسنده باشد که وقتی چند سال پیش فرهنگ واژگان گویشی خراسان بزرگ به کوشش یکی از فارسی‌پژوهان (و از سوی «نشر مرکز») منتشر گردید، بهره‌فراوانی از این کتاب برگرفته بود و کتاب مرحوم افغانی نویسنده جزء مآخذ اصلی فرهنگ واژگان گویشی خراسان بزرگ به شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

کتاب «لغات عامیانه فارسی افغانستان»، در سال ۱۳۳۷ یا پس از آن در کابل منتشر گردیده است (چون مقدمه‌های اصلی کتاب این تاریخ را دارند، ولی در شناسنامه افسست ایران، چاپ اوّل آن به سال ۱۳۳۵ ذکر شده که ظاهر آدرست نیست).

در آغاز کتاب مقدمه‌ها، یادداشت‌ها و نظریه‌هایی به خامه‌های «دوکتور سهیل»، «کمیسون منتخب مطبوعات»، «ع. داودی»، «ع. بیستاب»، «خ. خلیلی» و در آمدی تحت عنوان «عرض مرام» از خود مرحوم مؤلف کتاب آمده است.

پس از این همه، توضیحی درباره رموز و علامات این فرهنگ درج شده و کتاب با باب «الف ممدوده» آغاز گشته است.

«لغات عامیانه فارسی افغانستان» در یک جلد است و به خط خال محمد خسته کتابت گردیده.

مؤلف این کتاب، مرحوم عبدالله افغانی نویسنده، در گردآوری مواد آن زحمت فراوانی کشیده و بنا بر مقدمه ناشر افسست‌کننده آن در ایران - یعنی «مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ» - از تکمیل کار خود به دست دو تن از فضلای دیگر هم بهره‌مند شده است.

یکی از این دو تن مرحوم «خال محمد خسته»، کاتب کتاب، بوده است که خود اهل فضل و دانش به شمار می‌آمده و برخی

کار می‌بریم و در همین فرهنگ «تن دادن» هم بمعنی «قناعت کردن و تسلیم شدن»، هست.

(۴) «مرغ بانگ: سحر، صبحدم»  
(در همین مقاله درباره آن بحث شده)

نکته ای خورند این مقام است و آن، اینکه ما پیش از آنکه به طور وسیع و فراگیر به واژه سازی عمومی - در نهادهایی چون فرهنگستان زبان و ادب - روی بیاوریم باید گنجینه غنی فرهنگ عوام را نیک بکاویم تا حتی المقدور با استفاده از واژگانی که در محدوده های جغرافیایی ویژه ای استعمال می شوند، ولی از سلامت و زیبایی و هنرمندانی در ساختارشان به حد کافی نشان و نصیب هست، خود را از وضع لغات جدید مستغنی سازیم.

دیگر از فواید این فرهنگ «لغات عامیانه فارسی افغانستان» این است که برخی لغات و اصطلاحات به کار رفته در متن های دیرسال فارسی را، که امروز در برخی حوزه های زبانی فراموش شده اند و هنوز در خاور خراسان بزرگ کاربرد دارند می توان از طریق این کتاب بازشناسی کرد.

طبعاً کسانی که به تحقیق در آثار رودکی، سنائی، بیهقی، عنصری و ... اشتغال دارند از فرهنگ لغات عامیانه افغانستان بی نیاز نخواهند بود.

مؤید این مطلب، اصل تداوم زبانی است که در تاریخ زبان کراراً بدان برمی خوریم.

مدّت ها پیش پژوهشگری ایرانی گمان خویش را درباره متن دیرینه موسوم به «قرآن قدس» اعلام کرد بدین مضمون که این متن برخاسته از حوزه زبانی سیستان می باشد. <sup>۳</sup> چند سال بعد محقق دیگری که برخی از واژگان «قرآن قدس» را در ناحیه سیستان باز یافته بود، کشف خویش را طی مقاله ای در مجله «آینده» طبع کرد. <sup>۵</sup>

این نمونه ای است از تداوم زبانی که شناخت آن در گیار متن شناسی رخ داده.

باز یافت شماری از واژگان زنده گویش هرات در آثار فارسی شیخ الإسلام پیر هرات مانند «طبقات الصوفیه» و مجموعه «رسائل فارسی» وی هم، نموداری دیگر از تداوم زبانی است.

مرحوم استاد خلیلی درباره این کتاب نوشته اند: «لغاتی که در این کتاب گرد آورده شده تنها محاوره عوام نیست بلکه در آن

بی گمان در دگرگون ساختن بافت زبانی و نظام واژگانی مردم باشنده افغانستان مؤثر بوده است و می باشد، علی الخصوص در فرهنگ عوام.

پیشتر اشاره کردیم که فرهنگ «لغات عامیانه فارسی افغانستان» (تألیف مرحوم افغانی نویس) کاستی هایی دارد؛ در مقدمه ناشر (مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ) و نیز در نظریه یکی از فضلا<sup>۳</sup> که در آغاز کتاب (ص ب به بعد) طبع شده بوده و در این چاپ هم افست گردیده است، انتقاداتی یا تذکراتی تکمیلی برای اصلاح و تکمیل کتاب می بینیم که باید مورد بررسی و توجه پژوهشگران بعدی نیز قرار گیرد. البته این که ما به این یادداشت ها و تذکرات اشاره کردیم به معنی تأیید همه آنها نیست.

فرهنگ «لغات عامیانه فارسی افغانستان» - که نمونه هایی ارزشمند را از گونه های گفتاری فارسی در درون مرزهای سیاسی افغانستان، به دست می دهد - مأخذی است شایسته رجوع برای افزایش امکانات لغوی فارسی، به ویژه برای فارسی گویان درون مرزهای سیاسی ایران امروز و به طور خاصتر غیر خراسانیان - که از گونه های فارسی مطرح شده در کتاب مورد بحث دورترند.

در اینجا سه چهار واژه زیبا را که از این فرهنگ در یک بررسی کوتاه برگرفته ایم و برای افزایش امکانات لغوی و اصطلاحی صدا و سیما، جراند و ... پیشنهاد می کنیم، می آوریم تا خوانندگان ارجمند با موضوع پیشنهاد ما آشنا تر شوند.

در خور یادآوری است که اینها نمونه هایی معدود است که موجب غنی تر و طراوت مندتر شدن زبان مکتوبات و رسانه های ما می توانند شد و امثال این لغات - از لحاظ جالب توجه بودن و زیبایی - در فرهنگ عوام بسیاری از نقاط قلمروی زبان فارسی یافتنی است:

(۱) «پسگوئی: غیبت»

(ما خود البته «پشت سر کسی حرف زدن» را استعمال

می کنیم).

(۲) «پشت سر گوی: غیبت گر».

(۳) «تن ده: تسلیم و قانع»، «تن دهی: تسلیم شدن و قناعت

کردن».

(ما «تن دادن به چیزی» را به معنای به چیزی رضایت دادن به

۳. ع. داودی.

۴. بنگرید به پیشگفتار «قرآن قدس»، پژوهش دکتر علی رواقی، دفتر یکم، بنیاد فرهنگی شهید محمد رواقی.

۵. تا آنجا که به یاد دارم این مقاله در سال هجدهم مجله آینده چاپ شده است.

۶) بیگه، بیگه: «در غم ما روزها بیگه شد  
روزها با سوزها همراه شد» (مولانا)

در این فرهنگ «بیگه» ضبط نشده است ولی مخفف آن  
«بیگه» آمده:

«بیگه: شام».

۷) جال: «صیاد پیش آمد و جال باز کشید و جبه بینداخت و  
در کمین نشست» (کلیله و دمنه بهرامشاهی)

در فرهنگ می خوانیم: «جال: تور بودن و ماهی» [البته  
یکی از معانی مذکور در کتاب این است که مناسب شاهد  
است.] «بودنه» نام پرندۀ ای است.

۸) پار: «شهر غزنین نه آنست که من دیدم پار

چه فتاده ست که امسال دگرگون شده کار» (فرخی)

«پار» در فرهنگ با یادکرد همین معنی «سال گذشته» آمده  
است.

همچنین در اینجا برخی از واژگان فرهنگ مورد بحث را که  
نگارنده در تداول اطرافیان یا آشنایان به مانده آنها یا گونه  
دیگرشان بر خورده است به عنوان نمونه - با توضیحات اندکی -  
می آوریم:

۱) «پاچه برزدن: اقدام به کاری کردن»

ما می گوئیم «آستین ها را بالا زدن» و «دست و آستین بالا  
کردن» به همین معنی.

۲) «پای شویه: شستن پای بیمار بآب دوا».

ما می گوئیم «پاشویه» و منظورمان خیس کردن و شستن پای  
شخص تب دارست که دمای تبش از این راه گرفته می شود.

۳) «پای وازی: احتفالی که بعد از ختم عروسی در خانه  
داماد و یا پدر عروس ترتیب می شود».

ظاهراً چیزی است شبیه مراسمی که ما می گوئیم: «پاتختی»  
و آن جشنی است - و به عبارت صحیح تر: مهمانی - که معمولاً  
یک روز پس از مراسم عروسی برقرار می شود و در این مراسم  
بستگان هدایایی برای عروس و داماد می آورند. «بندرتخت (به  
ضم بآء و دال)» هم گفته می شود.

مراسم دیگری هم هست به نام «پاگشا» که ظاهراً از لحاظ  
لفظی با «پای وازی» - که در فرهنگ آمده - شباهت دارد. «پاگشا»  
به این ترتیب است که هریک از بستگان، عروس و داماد را  
دعوت کرده، باب رفت و آمد را مفتوح می نمایند و به اصطلاح،  
عروس و داماد را «پاگشا» می کنند.

۴) «پدرکشی: دشمنی و عداوت»

ما می گوئیم: «پدرکشتگی».

۵) «پدرکلان: نیا که پدر پدر است».

بعضی کلمات نیز دیده می شود که در آثار استادان و گویندگان  
باستانی این کشور موجود بوده و در مرور زمان نویسندگان متأخر  
آن را از نبشته های خود افکنده و مردم در محاورات خویش آن را  
نگهداشته اند مانند کلمه «گپ زدن» که در چکامه یائیه ابوالمجد  
مجدود آدم سنائی غزنوی موجود است ... و در مثنوی حضرت  
مولانا جلال الدین بلخی نیز به همین معنی دیده می شود ... و  
مانند کلمه «غبس» که عین همان کلمه «گبز» است به معنی  
«سبتر» که در مثنوی پیامده ... و کلمه «علالا» به عین همین  
معنی که مؤلف ضبط نموده و در مثنوی موجود است و مانند این  
چند کلمه دیگر ... «ص و و» و «ز»

اینک نمونه هایی از مصطلحات و لغات چند متن کهن فصیح  
فارسی و ارتباطشان را با مواد ارائه شده در کتاب «لغات عامیانه  
فارسی افغانستان» بر می نمایم:

این نمونه های اندک را فقط برای آشنایی افزون تر بنگرید:

۱) «لت زدن: «و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی».

(بیهقی)

«لت» و «لت و کوب» به معنی زدن و کوفتن در فرهنگ  
«لغات عامیانه فارسی افغانستان» آمده است.

۲) خون: «بوسهل زوزنی را با حسنگ چه افتاده است که  
چنین مبالغت ها در خون او گرفته است؟» (بیهقی)

ذیل «خون» در فرهنگ، نوشته شده: «مجازاً قتل».

۳) ازار بند: «وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد  
و ...» (بیهقی)

در فرهنگ، نوشته شده: «آزار بند: بند زیر جامه».

۴) داشتن: «... سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک  
خلیفه، و حسنگ را همچنان می داشتند و اولب می جنبانید و  
چیزی می خواند ...» «... و بداشته در طبقی با مکبه» (بیهقی)

«داشتن» در تاریخ بیهقی به معنی نگاه داشتن آمده و همین  
معنی است که رد آن را در دو لغت زیر از فرهنگ مورد بحث  
می بینیم:

«داشت: دوام جامه»

«داشتی: پارچه بادوام».

۵) ندآف: «کهسار که چون رزمه بزآرید اکنون

گر بنگری از کلبه ندآف ندانیش» (ناصر خسرو)

در فرهنگ آمده: «ندآف: حلاج، پنبه زن».



که زنها به کسی گویند .

ما می گوئیم : « جوانمرگ شدن » .

در زبان عامیانه مردم اصفهان « جونم مرگ شدن » (Jūnamarg sodan) استعمال می گردد .

جالب است که در برخی متن های دیرینه فارسی « جوانه » به جای « جوان » به کار رفته . در همین فرهنگ « جوانه مرگی » هم دیده می شود .

۱۶) « چاپگر : کسی که طبع می کند . »

واژه « چاپگر » در مکتوبات رسمی ایران امروز - و علی الخصوص در دانش « کامپیوتر » - بیشتر به عنوان ماشین چاپ کننده و برابر اصطلاح Printer<sup>۱</sup> به کار می رود و عمدتاً هويت ماشینی دارد .

۱۷) « چار دیوالی : (چار دیواری) خانه بی سقف » .

می نویسم :

اولاً : چار دیواری در اصطلاح ما ، به هر خانه و مسکن مستقل اطلاق می گردد .

ثانیاً : هم امروز در اصفهان در زبان عامیانه « دیوار » به صورت « دیفال » (difal) به کار می رود که شباهتی با همین گونه « دیوال » دارد .

ضمناً درباره « دیوال » و اصطلاحاتی که با آن ساخته شده - در زبان عامیانه افغانستان - در همین فرهنگ مورد بحث (ص ۲۸۶) آگاهی هایی می یابید .

۱۸) « از چشم کسی افتادن [به فتح حرف ابتدای « افتادن » ضبط گردیده] : نزد کسی عزیز و ارجمند بودن » (ذیل « چشم ») .

جالب است که ما « از چشم کسی افتادن » را - به ضم حرف ابتدای افتادن - به معنی « در نظر کسی خوار شدن نسبت به نظر قبلی آن شخص ، و از بین رفتن عزت و ارجمندی آدمی در نظر آن شخص » استعمال می کنیم .

۱۹) « چشم او دادن : بروی خوبان نگاه کردن » .

« او » که واضح است ؛ همان « آب » است .

ظاهراً چیزی است نظیر اصطلاحات « چشم چراندن » و

۶ . علی المعمول این امر ، گفتگو یا کاری خصوصی است که شخص نمی خواهد دیگری از آن آگاه گردد .

۷ . در زبان عربی « رَجْمَةٌ » یعنی « به او سنگ انداختن » و « رَجَمٌ » یعنی « از روی حدس و گمان سخن گفت » (مصدر : ترجیماً) ؛ ایضاً « رَجَمٌ بِالْغَيْبِ » یعنی « ندانسته چیزی گفت » .

(الرائد ، ترجمة دکتر انزلی نژاد ، ج ۱ ، ص ۸۴۶) .

۸ . Printer در کامپیوتر به ماشین چاپ کننده متعلق به دستگاه اطلاق می شود .

همان « پدر بزرگ » است که ما به کار می بریم .

۶) « پسرخانه : خانه عقب خانه نشیمن که در آن کالا اندازند » .

گویا همان « پستوی خودمان باشد » .

۷) « پُسخند : خنده ای که در حال خوشی و تمسخر و استهزا کنند » .

ما « پوزخند » (Pūz) می گوئیم .

۸) « پس گوش زدن : مسامحه کردن ، بتعویق انداختن » .

می گوئیم : پشت گوش انداختن » .

۹) « پس نخود سیاه فرستادن : کنایه کسی را آواره و پریشان ساختن » .

ما « پی (یا : دنبال) نخود سیاه فرستادن » را به این معنی به کار می بریم که کسی برای اینکه می خواهد دیگری را از امری باز دارد ، او را به دنبال چیزی موهوم بفرستد یا به انجام امری که حاصل نشدنش فائده ای ندارد مشغول کند و ...

۱۰) « پشقل : سرگین گوسفند و بز » .

می گوئیم : « پشگل » .

۱۱) « تیر به تاریکی زدن : کاری را بگمان و بدون یقین سنجیدن » .

می گوئیم : « تیری در تاریکی انداختن » ، یعنی : « کاری را بدون یقین از حاصل شدن مقصود انجام دادن باشد که به مقصود رسد »<sup>۷</sup> .

۱۲) « تیشه پهای خود زدن : کنایه در کار خود خلل پیش کردن » .

می گوئیم : « تیشه به ریشه خود زدن » یعنی انجام کاری که به خود شخص ضرر می زند .

۱۳) « جامه از قرآن پوشیدن : کنایه خود را پاک و منزّه نشان دادن . جمله ای است در مقام عدم اعتماد بکسی می گویند » .

ظاهراً نظیر همان چیزی است که ما می گوئیم : « جانماز آب کشیدن » ؛ وقتی می گوئیم « فلان جانماز آب می کشد » یعنی در ظاهر خود را دیندار و اهل صلاح نشان می دهد ولی در باطن غیر از این است .

۱۴) « جُل و پوستک : کنایه از سامان محقر خانه » .

علی الظاهر همانند اصطلاح « جل و پلاس » ماست .

۱۵) « جوانه مرگ شدن : (در جوانی مُردن) دعای بدی است

(۲۶) «آشنایی دورکی: کنایه از اندک شناسایی»

بظاهر همان است که ما «آشنایی دورادور» می‌گوییم.

(۲۷) «آستا: آهسته و یواش.

آستا آستا: آهسته آهسته و یواش یواش.»

ما می‌گوییم: «آسه» (asse) و نیز «آسته» (aste).

ایضاً «آسه آسه» استعمال می‌کنیم.

در اصفهان واژه «آسکی» (asseki) و ریخت دیگر آن

«آستکی» (asteki)، - به معنای «به آهستگی»، «آهسته آهسته» و

«یواش یواش» - به کار برده می‌شود.

(۲۸) «گزدم»: معروف است که عقرب باشد.

به گوش ما صورت «کژدم» (به کاف تازی) آشناست، ولی با

صورت «گزدم» (به کاف پارسی و زاء تازی) هم بطور دیداری

آشنایی دارم. (ن.ك. تحفة الغرائب، مؤلف: نامعلوم، به

تصحیح و اهتمام دکتر جلال متینی، تهران، انتشارات معین،

فهرست واژگان؛ ایضاً ن.ك. مقاله‌ای که دکتر متینی در مجله

دانشکده ادبیات مشهد درباره «گزدم، کژدم» دارد و مع الأسف

شماره آن مجله و مشخصات دقیق مقاله را هم اکنون در دست

ندارم.)

(۲۹) «گپ از گپ خیستن: از سخن سخن دیگر پیدا شدن.»

می‌دانیم که «خیستن» صورت دیگر «خاستن» است. ما

می‌گوییم: «حرف، حرف می‌آورد».

نیز معروف است: «از سخن، سخن شکافت» یا «از سخن،

سخن تراود» (ظاهراً یکی سخن بیهقی است.) عربی‌زبانان

گویند: «الكلام یجرّ الكلام».

(۳۰) «گپ ساختن: تهمت بستن».

در اصطلاح ما «حرف درست کردن برای کسی» یعنی «تهمتی و

سخنی منفی بدروغ درباره کسی ساختن و گفتن»؛ ظاهراً این «گپ

ساختن» نظیر همین «حرف درست کردن» است.

(۳۱) «مرغ بانگ: سحر، صبحدم» [با سکون غین]

اصطلاحی است بسیار بسیار جالب؛ «مرغ بانگ» یعنی

«هنگام بانگ کردن مرغ» و واضح است که منظور از «مرغ» همان

پرنده مادینه نیست که جفت خروس است؛ «مرغ» در زبان

فارسی به معنای عام «پرنده» آمده است و در اینجا منظور مرغی

است که سحرگاه بانگ می‌کند - یعنی: خروس. «مرغ بانگ»

یعنی آنگاه که خروس بانگ می‌کند (سحر).

مسا این اصطلاح را به ریخت دیگری به کار می‌بریم:

«خروس خوان»<sup>۹</sup> (xorùsùàn) - یعنی آنگاه که خروس

۹. به سکون س - از جهت تأکید قلمی شد.

«چشم چرانی کردن»، با این تفاوت که این دو اصطلاح «بار

ارزشی منفی» دارند ولی درباره «چشم آو دادن» توضیح

فرهنگ، چنین چیزی را معلوم نمی‌کند.

(۲۰) «چلو صاف: ظرفی که دارای سوراخهای متعدد است و

در آن برنج صاف کنند».

«چلو صافی: مرادف (چلو صاف) است».

گمان می‌کنم منظور همان ظرفی است که ما در خانه «آشپال»

(= پالایندۀ آش / آش: طعام، غذا؛ قس: آشپز، آشپزی)

(aspal) می‌گوییم.

(۲۱) «کسی را چوبکاری کردن: کسی را الت و کتک زدن»

(ذیل «چوب کاری»).

«کسی را چوبکاری کردن» یعنی «با لطف کردن در حق کسی

او را خجل و رهین منت ساختن»، البته در تداول ما!؛ عمدتاً

بدین شکل استعمال می‌گردد که شخص می‌گوید: «بنده را

چوبکاری می‌فرمایید» - یعنی مرا، از بس که لطف در حقم

می‌کنید، شرمندۀ می‌نمایید و ...

(۲۲) «خاکستر نشین: مرادف «دوده نشین» است».

در بخش دال می‌خوانیم: «دوده نشین: فقیر و گوشه نشین».

«دوده نشین شدن: فقیر و محتاج شدن».

(ص ۲۷۸)

ما اصطلاحی داریم و می‌گوییم: «فلان به خاک سیاه

نشست» - به این معنی که بدبخت و بیچاره شد و یکی از

کاربردهای عمده آن وقتی است که کسی دچار زیان مالی بزرگ و

کلی می‌شود.

(۲۳) «خر تو خر: بیباکانه خیزك و جستک زدن»

در اصطلاح ما، «خر تو خر» به اوضاع درهم و برهم، و

هرج و مرج و بی سامان گفته می‌شود.

(۲۴) «خُسُر: معروف است که پدرزن و پدرشوهر باشد».

در اصطلاح عامیانه اصفهان به پدرزن و پدرشوهر «بُسوره»

(bo sùre) و به مادرزن و مادرشوهر «خارسو» (xàrsù) گفته

می‌شود.

(۲۵) «آش هر کاسه: کسی که در هر کار مداخله می‌کند»

ما می‌گوییم: «نخود هر آش» و منظور کسی است که هر

جا، یا در هر مقوله‌ای یا در هر چیزی می‌خواهد شرکت و

مداخله کند.

خانه‌داری، بازی‌ها، جشن‌ها و سورها و بسیار از اجزاء تشکیل دهندهٔ حیات قومی و سنتی مردمانی که در خاور خراسان بزرگ می‌زیند، در بعضی توضیحاتی که در برابر لغات آمده، می‌توان یافت.

ما در اینجا نمونه‌هایی به دست می‌دهیم:

۱. «خردرَنه»: بازی است از بازی‌های اطفال که چند نفر برابر هم خم شده و سرها به هم نهند و دست‌ها به زانو گذاشته ... [الخ].

۲. «آش ابودردا»: آشی که در سیزدهم ماه صفر بطور نذر پخته کنند.

۳. «آشک»: طعامی که از خمیر و گندنه و قروت و غیره پزند. («گندنه»: گندنا) سبزی ایست معروف.

۴. «گرگ و میش»: نوعی است از بازی اطفال. [یکی از معانی مذکور در فرهنگ است.]

(آیا همین بازی «گرگ و گله می‌زنم» ماست؟ نمی‌دانم.)

۵. «گدوله»: نانی که از حبوب مختلف پزند. [یکی از معانی مذکور در فرهنگ است.]

۶. «لیتی»: نوعی است از طعام که از آرد و روغن و شیرینی در وقت زجه گی برای زن پزند.

۷. «نان قَفک»: باصطلاح مردم هزاره نانی که بآن افسون دمند و برای قائل شدن دزد دهند.

(نشان یک رسم را در این توضیح می‌توان جست)

بررسی این فرهنگ از دیدگاه فرهنگ عامه و تحقیقات جامعه‌شناختی - به باور نگارنده و خود موضوع نوشتار پژوهشی مبسوطی خواهد بود و شایسته است یکی از خامه برکفان خراسان - که از لحاظ آداب و رسوم و مسائل فرهنگ عامه به آن دیار شباهت بیشتری دارد - به چنین پژوهشی بپردازد. طبعاً چنین کسی باید از آگاهان به فرهنگ و آداب مردم و از محققان این فرع باشد تا بتواند کاری درخور ارائه دهد.

خواننده در این فرهنگ گه‌گاه به واژگان و اصطلاحات جالب و چشمگیری برخورد می‌کند که از نظرگاه‌های ذوقی، یا اجتماعی و یا ... قابل نگرش هستند؛ به عنوان مثال می‌توان یاد کرد از:

۱. «جدید خیال»: متجدد، نقیض ارتجاعی. [«ویرگول» افزودهٔ صاحب نوشتار است.]

۲. «چشم کش»: مطعون، طعنه‌خور. مثال: چشم کش مردم شد.

بسیار واژهٔ جالبی است. گویی اشارت به این دارد که شخص مطعون نگاه ملامت‌بار دیگران را تحمل می‌کند.

می‌خواند.

(۳۲) «مرغ بی محل»: کنایه، شخص موقع ناشناس»  
ما می‌گوییم: «خروس بی محل».

(۳۳) «محل نماندن»: روندادن، بی‌اعتنایی کردن»  
همین است که ما می‌گوییم: «محل نگذاشتن».

می‌دانیم از معانی فعل «ماندن»، یکی «گذاشتن» است و حکیم فردوسی «ماندن» را بدین معنی بارها در شاهنامهٔ خود به کار برده.

(۳۴) درد نابلد: کنایه شخص بی‌تجربه، مثال: دزد نابلد به کاهدان می‌درآید.

[با اندکی تغییر در رسم الخط اصل]

ما می‌گوییم «دزد ناشی» و در مثل «دزد ناشی به کاهدان می‌زند» استفاده می‌کنیم که نظیرش را در فرهنگ ضبط کرده‌اند. بنده به استعمال «دزد ناشی» به طور جداگانه و در غیر مثل یاد شده برنخورده‌ام (یا به یاد نمی‌آورم). منظور از «دزد ناشی» در اینجا، شخص ناآگاه و بی‌اطلاع است که به کاری دست زند که بر آن واقف نیست و لذا دچار خطا و اشتباه گردد. این نمونه‌ها که زیر ۳۴ شماره یاد شد، تنها اندکی از آن بسیار است که خوانندگانی چون من در مطالعهٔ این فرهنگ بدان برمی‌خورند.

ما در تنظیم این نمونه‌ها، تنها نشان دادن گونه‌هایی از مانندگی‌ها و شباهت‌های موجود بین دو (یا چند) حوزهٔ زبانی مختلف را خواستار بوده‌ایم و خواستیم خوانندگان گرامی بدانند که چه بستگی‌ها و ارتباطات جالب توجهی بین حوزه‌های زبانی مختلف فارسی وجود دارد؛ مسلماً بررسی دقیق این ارتباطات باید با شیوه‌های دقیق تحقیقات زبانشناختی انجام گیرد.

ریزبینانی که در کار پژوهش خوشه‌چین هستند نیک می‌دانند که فرهنگ «لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان» بجز فواید لغوی و زبانی که جزئی از دو مفهوم عامتر «فرهنگ» و «فواید فرهنگی»، می‌باشند - فواید فراوان دیگری دارد که مورد توجه اندیشه‌گران و پژوهشگران مسائل فرهنگی هستند.

ذیل اصطلاحات و اسامی اغذیه، بازیها و ... ظریفی از فرهنگ عامهٔ آن سامان را می‌توان دریافت و چنین نکاتی بی‌گمان برای محققان «فرهنگ عامه» بسیار ارزش دارند.

دقایقی از آداب و رسوم، شیوه‌های طبّخی، آلات و وسایل

در همین مقاله رخ داده که ذیل توضیح یک واژه که از فرهنگ نقل کرده ایم، درباره لغت خاصی از خود فرهنگ توضیح دیگری برگرفته<sup>۱۱</sup> و آورده ایم تا خوانندگان گرامی در فهم توضیح اصلی به مشکل دچار نشوند.

\*

«لغات عامیانه فارسی افغانستان» کتابی است سودمند و پرفایده که در نوع خود کم نظیر دارد و مطالعه آن برای پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی مفید است.

این کتاب اگرچه کاستی هایی دارد، من حیث المجموع - حتی برای این روزگار - باید آن را کاری ارزشمند تلقی کرد.

امید است که فارسی پژوهان و متخصصان فرهنگ و ادبیات عوام - خاصه باشندگان خاور پهنه بلاد فارسی گویان - در راه «اصلاح» و «تکمیل» این کتاب گرانقدر گام بردارند و چند سال دیگر متن مفصل منقح مهذب تکمیل گردیده آن به دستمان برسد. در این کار ما بیشتر به قلم دانشوران محترم هرات، بلخ، کابل، غزنی، قندهار، مزارشریف، جوزجان، بدخشان و... دیده دوخته ایم که خود در زمینه گردآوری واژگان گویشی دارای پیشینه و تجربه باشند.

در پایان، اعاده شکرگزاری را از «مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ» - که اخیراً به «عرفان» تغییر نام داده - واجب می دانم که دسترسی به کتاب ارزشمند «لغات عامیانه فارسی افغانستان» را برای من و امثال من آسان گردانیده است. خصوصاً تشکر صادقانه دارم از آقای محمد ابراهیم شریعتی، سرپرست محترم مؤسسه یاد شده، که در مورد نشر این کتاب اقدام فرموده اند. - عملشان مأجور باد.

همچنین امیدوارم مؤسسه پژوهش - انتشاراتی ایشان در راه خدمت بی شائبه فرهنگی به بلاد فارسی زبان از توفیقی برفزون برخوردار باشد.

به امید این که قند پارسی جایگاه خویش را در مرزهای سیاسی افغانستان باز یابد و آرامش و صلح به آن خاک پاک باز گردد.

○

۳. «خوارجامه: کسی که لباس او درست نباشد.»

۴. «خون ها سفید شدن: کنایه مهر و محبت کم شدن.»

۵. «مرغ بانگی: [با سکون غین] غذایی که در سحر برای روزه گرفتن خورند»

(منسوب به «مرغ بانگ» است که در همین مقاله از آن سخن گفته ایم.

همانند اصطلاح «سحری»ی خودمان است که منسوب به «سحر» و به معنی غذایی است که افراد پیش از اذان برای روزه گرفتن می خورند.)

۶. «یارنانی: آدم ابن الوقت.»

۷. «یک دین: [به سکون کاف] آدم صادق و یکجهت.»

(«دین» در اینجا بمعنای عام آن یعنی شیوه، روش و مرام است و ایضاً به همین معنی است در این بیت فردوسی:

اگر زندگانی بود دیر یاز

برین «دین» خرم بمانم دراز<sup>۱۰</sup>

ن. ک: مجله «سیمرغ» (بنیاد شاهنامه فردوسی)، ش ۵،

مقاله دکتر بهمن سرکاراتی.

۸. «کهنه خیال: کهنه پرست، نقیض جدید خیال.»

[«ویرگول» افزوده صاحب نوشتار است.]

۹. «کوچه سلامت: راه مخفی که در قلعه های جنگی و امثال آن سازند.»

این واژگان از جهات مختلفی در خور توجه اند و البته برکشیدن آنها حاصل بررسی جزء به جزء کتاب نیست، بلکه از یک بررسی گذرا به دست آمده اند.

نوشتار ما اندک اندک روی در پایان گرفتن دارد و در اینجا لازم می دانم که توجه خوانندگان محترم را به نکته ای جلب کنم.

آن دسته بهره گیران فرهنگ مورد بحث ما که خود از زمره گویندگان گونه های مذکور در کتاب نیستند، یعنی کسانی مثل راقم این سطور و بیشترینه بهره گیران، باشند درون مرزهای سیاسی ایران امروز، به هنگام مطالعه توضیحات مرحوم افغانی نویسنده ذیل لغات، به واژگان و اصطلاحاتی در این توضیحات باز خواهند خورد که برایشان ناآشنا یا نامفهوم باشد؛ زیرا مؤلف فرهنگ گاهی برای روشن کردن معنی واژه یا ترکیبی از واژه ای استفاده کرده است که آن خود برای برخی حوزه های زبانی دیگر ناآشناست.

برطرف کردن این مشکل بالنسبه آسان است، چنان که نگارنده این نوشتار خود با جستن همان واژه نامأنوس مندرج در توضیحات، در همین فرهنگ چند بار مشکل خویش را مرتفع نموده است.

۱۰. راقم این سطور را درباره این بیت فردوسی و تأیید نظر جناب آقای دکتر سرکاراتی و ستعش قول دو سه شاهنامه پژوه دیگر مقالتهی است که اگر

روزی فراغتی دست داد به چاپش خواهم سپرد.

۱۱. به صورت نقل به مضمون یا بعینه.